

نقد
اقتصاد سیاسی

ترامپیسیم، بحران ساختاری سرمایه‌داری
و جهان در دوره‌ی گذار



ناصر پیشرو

نقد اقتصاد سیاسی

فروردین ۱۳۹۶

انتخاب ترامپ، میلیاردری که توانست با شعارهای عوام‌فریبانه‌ی سکسیستی، راسیستی و ضد جهانی‌شدن، رئیس‌جمهور آمریکا شود، با واکنش افکار عمومی و نیروی‌های مترقی روبه‌رو شد. علاوه بر آن، این‌گزینش با نگرانی بسیاری از دولت‌ها، محافل امپریالیستی غرب و نهادهای گرداننده‌ی نظام سرمایه‌داری و اغلب رسانه‌های جریان مسلط، مواجه شده است. آن‌ها نگران‌اند که حضور پوپولیست‌هایی همچون ترامپ در رأس هرم قدرت، بسیاری از نهادهای ساختار سیاسی را دچار تنش کند و وعده‌های حمایت‌گرایانه (پروتکسیونستی) او چنان‌که اجرایی شوند، روند جهانی‌شدن فزاینده‌ی سرمایه‌داری را با مشکلات جدی مواجه سازد. به‌علاوه، شعارهای وی درباره‌ی نزدیکی با پوتین و روسیه منجر به اختلال بیش‌تر در نظام بین‌الملل و نقش هژمونیک آمریکا در دنیای غرب شده و پیمان‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی بین‌المللی و منطقه‌ای را با مشکلات جدی مواجه سازد و بازارهای مالی، صنعتی و تجاری جهان را بحرانی کند. همچنین با قدرتی که رئیس‌جمهور در آمریکا دارد، این خطر هست که ساختار دموکراسی لیبرال در این کشور آسیب‌های جدی ببیند. انتخاباتی که منجر به برگزیت و خروج بریتانیا از اتحادیه‌ی اروپا شد و رشد احزاب ماورا راست پوپولیستی، در فرانسه، ایتالیا، آلمان، اتریش، هلند، مجارستان و دیگر کشورهای اروپای متحد، بر این نگرانی‌ها افزوده است.

نگرانی گردانندگان و کارشناسان نظام سرمایه‌داری از خطرات «ترامپسیسم» و پوپولیست‌های دست راستی واقعی و جدی است. مشکل این‌جاست که آن‌ها صورت مسأله را وارونه می‌کنند. واقعیت این است که عروج «ترامپسیسم» و احزاب ماورا راست، محصول بحران ساختاری نظام سرمایه‌داری است. بحران ساختاری به معنای، مجموعه‌ای از بحران‌های درهم‌تنیده است که فقط به رکود اقتصادی محدود نمی‌شود. بلکه ساختارهای دموکراسی لیبرال، روند جهانی‌شدن و مناسبات بین‌المللی را نیز دربرمی‌گیرد. بحرانی که به‌سان گردبادی پدیده‌های به‌هم‌تنیده‌ی نظم مسلط را دربرگرفته و در متن یک دوران گذار قرار داده است.

اما بحران و پدیده‌های دوره‌ی گذار تنها به عوامل برساننده‌ی نظام سرمایه‌داری محدود نمی‌شود، بلکه بدیل اجتماعی و سوژه‌های آن را هم در برمی‌گیرد. جابه‌جایی در طبقات و گروه‌بندی‌های اجتماعی و انتقال بخش‌هایی از گروه‌های میانی و طبقه‌ی متوسط به زیرمجموعه‌ی طبقه‌ی کارگر، فرایند جهانی‌شدن و رشد جهان‌گستر طبقه‌ی کارگر، بحران احزاب و گروه‌بندی‌های چپ و سوسیالیستی و انجماد استراتژی‌های گذشته‌ی آن‌ها، رکود درتشکل‌های کارگری و ریزش اعضای اتحادیه‌ها، کم‌تحرکی جنبش‌های اجتماعی

مختلف ضدسلطه و... همه و همه، نمادهایی هستند از بحرانی جهانی و یک دوره‌ی گذار که سوژه‌ی بدیل سرمایه‌داری و دیگر سوژه‌های جنبش‌های اجتماعی را نیز دربرگرفته است.

برای بررسی زمینه‌های انتخاب ترامپ، ابتدا به بحران مشروعیت دموکراسی لیبرال و شرایطی که منجر به انتخابات او شد اشاره و سپس پدیده‌ی «ترامپیسیم» را در متن رکود سرمایه‌داری، جهانی‌شدن و سیاست بین‌الملل واکاوی می‌کنیم و دست‌آخر به نتایج احتمالی آن می‌پردازیم.

انباشت نولیبرالی و بحران مشروعیت دموکراسی لیبرال و «ترامپیسیم»

دست‌کم از دهه‌ی هفتاد به بعد دموکراسی‌های لیبرال در آمریکا و اروپا دستخوش بحران‌های جدی شده که هیرش، مارکسیست آلمانی آن را «بحران مشروعیت» می‌نامد. (۱) به این معنا که با وجود تمایز در سیستم‌های انتخاباتی، احزاب برساننده‌ی دموکراسی لیبرال و دولت، از مدت‌ها پیش با ریزش اعضا و بحران مشروعیت روبه‌رو شده‌اند. آن‌ها با وعده‌های انتخاباتی به قدرت می‌رسند و اغلب خلاف جهت آن حرکت می‌کنند و باعث بی‌اعتمادی جامعه شده‌اند.

پس از رکود اقتصادی دهه‌ی هفتاد و رشد بیکاری ساختاری در اروپا و آمریکا، شیوه‌ی انباشت و سازمان‌دهی کار نولیبرالی، ایدئولوژی اغلب دولت‌ها و احزاب برای پاسخ به رکود و بحران بیکاری شد. حتی احزاب بورژوا/رفرمیستی ادغام‌شده در سیستم هم نه‌تنها دعای رفرم برای بهبودی دستمزد، رفاه و معیشت را کنار گذاشتند، بلکه با استراتژی «راه سوم» از سازمان‌دهندگان سیاست‌های نولیبرالی شدند. با گذشت چند دهه نه‌تنها رکود اقتصادی فروکش جدی نکرد و بحران بیکاری تداوم یافت بلکه با روند جهانی‌شدن، تداوم سازمان‌دهی کار نولیبرالی و به‌ویژه رکود جهانی سال ۲۰۰۸ و شرایط پس از آن، شکاف‌های طبقاتی و اجتماعی افزایش یافته و سطح زندگی و رفاه طبقه‌ی کارگر، گروه‌های میانی و بسیاری از توده‌های مردم کاهش پیدا کرد. پی‌آمدهای سیاسی این روند، منجر به رشد بی‌اعتمادی جامعه و روی‌گردانی از احزاب حاکم و سیستم انتخاباتی و ساختار سیاسی دموکراسی لیبرال شد که اغلب به شیوه‌ی دو حزبی - محافظه‌کار/لیبرال - اداره می‌شوند.

همین شرایط زمینه‌ی رشد احزاب ماورای راست پوپولیستی در اروپا و آمریکا را فراهم کرد. آن‌ها اغلب با وعده‌ها و شعارهای ناسیونالیستی و حمایت‌گرایانه و مخالفت با جهانی‌شدن به میدان آمدند و ادعا

می‌کنند که با خروج از قرار دادهای منطقه‌ای و بین‌المللی تجاری (همانند نفتا و یا اتحادیه‌ی اروپا) و ایجاد دیوارهای آهنین برای مقابله با مهاجرت نیروی کار و اولویت ناسیونالیستی برای اشتغال می‌توانند رکود اقتصادی را مهار کنند و به بحران بیکاری خاتمه دهند. حتی آشکارا با قراردادهای حفاظت از محیط زیست، مخالفت می‌کنند و برای توجیه وعده‌ی اشتغال از به‌کارگیری همه‌ی صنایع مخرب اکولوژیک، نیز هراسی ندارند. ناسیونالیسم، بیگانه‌ستیزی، سکسیسم و دامن زدن به خرافات مذهبی که از عناصر بنیادین ایدئولوژی پوپولیسم راست است، نیز چاشنی تبلیغات دایمی آن‌هاست.

فقدان یک بدیل مؤثر و نیرومند چپ که به‌عنوان بدیل سیستم، قد علم کند و در فضای سیاسی موجود هژمونی داشته باشد، این روند را تشدید کرده است. البته نباید فراموش کرد که ضدیت احزاب محافظه‌کار و لیبرال ادغام‌شده در سیستم و اسارت آن‌ها در ایدئولوژی‌های بورژوازی و مخالفت هیستریک آن‌ها با هرگونه چپ انقلابی، به این روند کمک کرده است. بحران مشروعیت دموکراسی لیبرال و ساختار انتخاباتی، نمایان‌گر تناقض بنیادین این نوع دموکراسی و تفاوت آن با دموکراسی مستقیم و امکان عزل و نصب دایمی نمایندگان نیز است. رویدادهای انتخاباتی و بحران کنونی دموکراسی لیبرال نشان داده که اگر جامعه نتواند در هر مقطعی که لازم است، نمایندگان خود را عزل و نصب کند، دست کم با بحران مشروعیت در سیستم سیاسی و انتخابات روبه‌رو می‌شود.

انتخابات آمریکا و «ترامپ‌یسم»

ترامپ و سندرز دو کاندیدایی بودند که با شعارهای «خلاف جریان» احزاب جمهوری‌خواه و دموکرات به میدان آمدند. آن‌ها توانستند توجه افکار عمومی را در جامعه‌ی قطبی‌شده‌ی آمریکا به خود جلب کنند. در مرحله‌ی مقدماتی سندرز تلاش کرد، آرای جوانان، زنان و بخش‌های مترقی جامعه‌ی آمریکا را به‌سوی خود جلب کند. همچنین او توانست، با نقد پاره‌ای از سیاست‌های نولیبرالی، اعتماد کارکنان پایینی صنایع نوین را که بر اثر تحولات بازار کار و تغییرات ساختاری در سازمان‌دهی کار به زیرمجموعه‌ی طبقه‌ی کارگر، رانده شده و یا به این طبقه نزدیک می‌شوند، را به‌دست آورد. در مقابل، ترامپ کوشش کرد با شعارهای حمایت‌گرایانه و روایت‌های سکسیستی، مذهبی و مخالفت راسیستی با غیر آمریکایی‌ها، مسلمانان، مکزیکی‌ها و نیروی کار مهاجر، علاوه بر آرای محافظه‌کاران سنتی، رأی بسیاری از بیکاران و آسیب‌دیدگان

ایالت‌های پیش‌تر صنعتی را که سنتاً حوزه‌ی نفوذ دموکرات‌ها بوده و پس از مهاجرت شرکت‌ها به مناطق دیگر، صنعت‌زدایی شده و به کمربند زنگ‌زده معروف است، به سوی خود جلب کند. نتایج نهایی انتخابات نشان داد که گروه‌هایی زیادی از جوانان و اقشاری که به سندرز امید بسته بودند، پس از چرخش وی در مرحله‌ی نهایی به سوی هیلاری کلینتون، نومید شده در انتخابات شرکت نکردند و برعکس ترامپ توانست با جلب آرای بخشی از دموکرات‌ها، برنده‌ی انتخابات شود.

دموکراسی لیبرال در آمریکا محدودیت‌های دیگری نیز داشته است که بر انتخاب ترامپ تأثیر داشت. از همه مهم‌تر نقش پول و رابطه‌ی بی‌واسطه و یا باواسطه‌ی کاندیداها با شرکت‌ها و نهادهای سرمایه‌داری و ثروتمندان است. مشارکت در انتخابات آمریکا نیازمند هزینه‌های میلیاردی آن است که اغلب این هزینه‌ها به‌واسطه‌ی نهادهای لابی‌گری و مناسبات با میلیاردرها و شرکت‌های سرمایه‌داری تأمین می‌شود. این شکل از دولت و نقش آن در ساختار سیاسی آمریکا پیش‌تر توسط مارکسیست‌ها مورد بررسی قرار گرفته است. ۲ نکته‌ی دیگر سیستم پیچیده آرای ایالتی در آمریکا است که بر مبنای اکثریت آرا در سراسر آمریکا نیست از این نظر آرای هیلاری کلینتون بیش‌تر از ترامپ بود.

نقش فرسوده و کسل‌کننده‌ی دو حزب در ساختار سیاسی لیبرال آمریکا هم مزید بر علت شده است. در آمریکا برخلاف نمونه‌های اروپایی، اگرچه احزاب دیگری وجود دارند اما تا کنون به‌جز دو حزب حاکم، حزب دیگری نتوانسته، نقش مهمی در سیاست ائتلافی برای اداره‌ی حکومت داشته باشد. ساختار دموکراسی لیبرال در برخی از کشورهای اروپا نظیر آلمان یا سوئد به‌گونه‌ای است که علاوه بر دو حزب معمولاً محافظه‌کار یا سوسیال‌دموکرات، احزاب دیگر - به شرطی که تابع مناسبات و ملزومات ساختار سیاسی باشند، می‌توانند در ائتلاف‌های حکومتی و مصوبه‌های پارلمان نقش داشته باشند و در تغییر قوانین مدنی، تضمین برخی حقوق زنان، ایجاد شرایط بهتر برای همجنس‌گرایان و جلوگیری از تخریب بیش‌تر محیط زیست و... نقش داشته باشد.

در آمریکا، بحران، هر دو حزب جمهوری‌خواه و دموکرات را فراگرفته است. مدت‌های مدیدی است که گردش بیش‌تر به راست در میان جمهوری‌خواهان ادامه داشته و حزب دموکرات با یک شیب تند به راست کامل، نفوذ خود را در میان کارگران و اقشار و گروه‌هایی پایینی جامعه، از دست داده است. ادامه‌ی سیاست انباشت نولیبرالی و تهاجم به مزد و سطح زندگی توسط این حزب، باعث آسیب‌های جدی به طبقه‌ی کارگر و گروه‌های زیادی از اقشار میانی شده و کاندیدای این حزب برای جلب شرکت‌های صنعتی و

بازیگران بازار بورس و رسانه‌های جریان مسلط، سرودست می‌شکنند. همین مدل در ساختار دموکراسی آمریکا و محدودیت‌هایی آن، باعث وابستگی فزاینده‌ی احزاب و بوروکرات‌ها و تکنوکرات‌ها به اقلیت‌های صاحب سرمایه و ثروت و لابی‌های آن‌ها و نیز «رکن چهارم دموکراسی» یعنی رسانه‌های جریان مسلط است. رسانه‌هایی که بیش‌تر شرکت‌های سرمایه‌داری صنعت خبر و فرهنگ بوده و رسالت آن‌ها تخریب افکار عمومی است. همه‌ی این عوامل بحران مشروعیت این حزب را تشدید کرده و باعث ریزش پایه‌های اجتماعی آن شده است.

بحران حزب جمهوری‌خواه نیز در سال‌های گذشته افزایش یافت که حاصل آن رشد فزاینده‌ی جریان‌های مادون دست راستی بود. چرخش به نوکان‌ها در دوران بوش پسر، رشد تی‌پارتی، راست آلترناتیو و «راست قدیمی» و ترامپ، جلوه‌های معین بحران و چرخش به ماورای راست پوپولیستی در این حزب است. اکنون با انتخاب ترامپ و نقش پر قدرت رئیس‌جمهور و تأثیرات آن، بحران به کل ساختار سیاسی آمریکا انتقال یافته است. مدت‌های مدیدی بود که احزاب، نهادها و گردانندگان جریان‌های مسلط بر سیستم، به اشکال مختلف از سلطه‌ی جریان‌های ماورای راست و پوپولیستی بر دستگاه‌های سیاسی و دولتی جلوگیری می‌کردند و یا در بهترین حالت به‌عنوان ابزاری برای ایجاد ترس و نگرانی در جامعه و تمکین به وضعیت موجود و احزاب حاکم، از آن‌ها استفاده می‌شد. اکنون وضعیت تغییر کرده است. ترامپ و متحدان‌اش - برخلاف پیش‌بینی بنگاه‌های نظرسنجی - توانستند با اتکا به شعارهای عوام‌فریبانه و دعاوی «ضدسیستمی»، شعارهای حمایت‌گرایانه‌ی مخالف جهانی‌شدن و حمایت از سرمایه‌های داخلی، الغای قراردادهای منطقه‌ای و بین‌المللی و دهن کجی به محیط زیست، و تغییرات اساسی در روابط بین‌الملل، بالاترین جایگاه را در سیستم سیاسی آمریکا تصاحب کنند.

«ترامپیسم» معجون غریبی است از دست‌راستی‌های آمریکا. از گرایش معروف به پالئوها و یا راست‌های قدیمی (ویا محافظه‌کاران قدیمی) که پیشینه‌ی طولانی در آمریکا دارند (۳) تا آپارات‌چی‌های تی‌پارتی و راست آلترناتیو و محافظه‌کاران مادون راست و جورواجور در حزب جمهوری‌خواه. تنها کافی است که بدانیم برداشت‌ها، نظرات و سیاست‌های شبه‌فاشیستی راست‌های قدیمی (پالئوها) به شدت ضد سکولاریسم و در مواردی نظیر باورهای خرافی و مذهبی تقدیس خانواده‌ی سنتی مسیحی، مخالفت با سقط جنین و همجنس‌گرایان، شهروندان غیرآمریکایی و ضدیت تام و تمام با هرگونه مالیات بر ثروتمندان و انتقاد آن‌ها از «اروپای قدیمی»، چنان افراطی و ناهنجار است که نوکان‌ها هم آن‌ها را «خطرناک» می‌نامند.

مشخصه‌ی دیگر «ترامپسزم»، مانند همه‌ی پوپولیست‌های دست راستی، راسیسم و خارجی‌ستیزی است که در سیاست مخالفت با رنگین‌پوستان و غیر «آمریکایی‌های اصیل»، تغییر قوانین مهاجرت و دیوارکشی در مرز مکزیک، جلوه‌گر شده است. رویکرد دیگر ترامپ سکسیسم، مخالفت با سقط جنین، ضدیت با همجنس‌گرایان، تلاش برای عقب‌راندن زنان از صحنه‌ی اجتماعی و تأکید بر نقش و هنجارهای خانوادگی سنتی است. از همه بدتر اما وعده‌های ترامپ برای کاهش نجومی مالیات بر سرمایه‌داران و ادعای سرمایه‌گذاری در زیر ساختارهاست که البته اگر عملی شود، هزینه‌های آن را باید کارگران و گروه‌های کم درآمد جامعه بپردازند.

رکود بلند اقتصادی، بیکاری ساختاری و پوپولیسم

رکود اقتصادی و بیکاری ساختاری، پدیده‌هایی هستند که همواره نقش مهمی در رشد پوپولیسم داشته‌اند. رکود اقتصادی در دهه‌های گذشته و به‌ویژه در سال ۲۰۰۸ شرایط زندگی و کار اکثریت مردم آمریکا و دیگر کشورها را تحت تأثیر قرار داده، باعث رشد بیکاری ساختاری شده مدام کارگران، بخش‌هایی از طبقه متوسط و گروه‌های میانی را تهدید و دورنمای زندگی برای آنها را تیره کرده است.

مدت‌هاست که اقتصاد سرمایه‌داری در کشورهای پیشرفته صنعتی درگیر رکودی است که مایکل رابرت آن را «رکود بلند» می‌نامد. (۴) دیری است که چرخه‌های رونق و رکود از کار افتاده و هنوز رکود به مرحله‌ی رونق نرسیده که دوباره رکود دیگری پدیدار می‌شود.

همه‌ی شواهد نشان می‌دهد که رکودی که با بحران مالی و مسکن در سال ۲۰۰۸ از آمریکا آغاز و سپس کل اقتصاد جهانی را در بر گرفت، همچنان ادامه دارد. افزون بر آن بحران یورو در اروپای متحد و کاهش رشد اقتصادی در کشورهای صنعتی شده همانند چین، هند، برزیل، آفریقای جنوبی، روسیه و وضعیت اقتصادی منجمد در خاور دور و ژاپن، به وخامت اوضاع اقتصادی در سراسر جهان انجامیده و موجب کاهش سطح زندگی، تداوم بیکاری و تهدیدهای معیشتی برای طبقه‌ی کارگر و گروه‌های بزرگی از توده‌های مردم در سراسر جهان شده است.

اقتصاد آمریکا در دو سال گذشته رشد اندکی داشته است. دولت‌های سرمایه‌داری و اوپاما، برای خروج از رکود، درس‌های نولیبرالی را وارونه خواندند. (۵) دولت‌ها که قرار بود در اقتصاد مشارکت نکنند، با تزریق

هزارها میلیارد دلار قرضه‌های دولتی، هزینه‌های ورشکستگی بانک‌ها و صنایع را از اموال عمومی پرداختند. در دوره‌ی اوپاما بدهی دولت آمریکا دوبرابر شد. به زبان ساده از اموال جامعه برداشته و به صندوق‌های ورشکسته‌ی بانک‌ها و صنایع واریز شد. نتیجه‌ی بی‌واسطه‌ی رکود اقتصادی و بعد تزریق پول از اموال عمومی برای جبران آن، نخست از دست رفتن مشاغل، و در ادامه گسترش کار نیمه‌وقت و پاره‌وقت، تهاجم به مزد و کاهش درآمد و سطح زندگی گروه‌های میانی و پایینی جامعه بوده است. ضمن آن که بیکاری ساختاری هنوز تداوم دارد.

ترامپ همانند سایر پوپولیست‌های مادون راست، برای بسیج ارتجاعی‌اش در تبلیغات انتخاباتی، از آسیب‌هایی که رکود بر طبقات و گروه‌های مختلف ایجاد کرده بود، حداکثر استفاده را کرد و توانست با وعده‌های توخالی مبتنی بر سیاست‌های حمایتی و شعارهای ضدیت با مهاجرین، از میان آن‌ها رأی جمع کند.

«ترامپ‌سیسم» و جهانی شدن

جهانی شدن فزاینده‌ی سرمایه‌داری و پیامدهای آن، پدیده‌ی دیگری است که به «ترامپ‌سیسم» و پوپولیسم این فرصت را داده که با شعارهای ناسیونالیستی و حمایت‌گرایانه، بخش‌های مهمی از طبقات و گروه‌های اجتماعی را که بر اثر جهانی شدن مشاغل خود را از دست داده و یا دستمزدهای آن‌ها کاهش یافته بود، به سوی خود جلب کنند.

از منظر تاریخی، سرمایه بنا بر دینامیسم درونی‌اش همواره به جهانی شدن تمایل داشته است. روند جهانی شدن سرمایه از همان دوران انباشت اولیه‌ی سرمایه آغاز اما در فاصله‌ی آغاز قرن بیستم تا پایان جنگ جهانی دوم این روند کند شد. در این دوره دولت‌های سرمایه‌داری، سیاست حمایتی از انحصارهای خودی را در پیش گرفتند که نتیجه‌ی آن همان‌طور که لنین پیش‌بینی کرده بود، پیوند فزاینده‌ی دولت‌های امپریالیستی با انحصار خودی و حوزه‌ی نفوذ آن‌ها بود که نتایج سیاسی اش، رقابت‌های دشمنانه و جنگ بود. (۶)

پس از جنگ جهانی دوم و همراه با پذیرش هژمونی آمریکا در دنیای غرب و سیاست‌های تنظیم‌شده در برتون وودز، روند جهانی شدن گسترش پیدا کرد و در دهه‌ی هفتاد با رشد سیاست‌های نولیبرالی و به شیوه‌ی امپریالیستی «از بالا» و اجبارهای تعیین‌شده توسط نهادهای سرمایه‌داری همانند بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی، تعرفه‌ها و سیاست‌های حمایتی و پروتکسیون‌یستی برداشته شد.

بازارهای پولی و تجارت جهانی گسترش یافت، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، بازار بورس و مناسبات مالی رشد چشم‌گیری داشته و اشکال جدید مشتقات مالی نیز ایجاد شد. از «پایین» نیز دینامیسم درونی سرمایه برای دستیابی به بازارهای جدید، نیروی کار ارزان و عوامل دیگر، باعث شد که روند جهانی‌شدن، سرعت خیره‌کننده‌ای داشته باشد. انقلابات تکنولوژیک و دیجیتالی‌شدن صنعت، خدمات مالی و اداری و ... نیز تأثیرات ژرفی بر ساختار و سرعت گردش سرمایه و جهانی‌شدن فزاینده‌ی آن داشته است. همزمان با بحران سال ۲۰۰۸ از سرعت جهانی‌شدن کاسته شده است.

فرایند جهانی‌شدن، تأثیرات ژرفی بر حرکت سرمایه داشته است. کالا، سرمایه و نیروی کار به‌عنوان ارکان بنیادی سرمایه در مقیاس جهانی چنان رشد اعجاب‌آوری داشته که در نتیجه‌ی آن، سرمایه‌داری، شیوه‌ی تولید مسلط در جهان شده است.

ترامپ با جهان‌گرایی مخالفت کرد. یکی از محورهای تبلیغات او شعار ناسیونال، پوپولیستی «تخت، آمریکا» و سیاست حمایت‌گرایی از صنایع داخلی بود. او ادعا کرد که پیش‌نویس توافق تجارت آزاد با اروپا را کنار خواهد گذاشت و در قرار داد نفتا با کانادا و مکزیک تجدیدنظر کرده و با کاهش شدید مالیات، سرمایه‌داران و شرکت‌ها، تشویق می‌شوند که به آمریکا بازگردند. به‌علاوه با ایجاد تعرفه‌های مالیاتی، مانع ورود کالاها از کشورهای دیگر به آمریکا شده و زمینه را برای سرمایه‌گذاری و رشد کسب‌وکار و ایجاد شغل افزایش می‌دهد. ترامپ تأکید کرد که قوانین مهاجرت را سخت‌تر و مهاجرین غیر قانونی را اخراج می‌کند و برای جلوگیری از مهاجرت، در مرز مکزیک دیوار می‌کشد.

ممکن است که چنین وعده‌هایی برای افرادی که احساس می‌کنند، جهانی‌شدن باعث بیکاری آنها شده و یا ناچار شده‌اند با شرایط دشوارتری کار کنند، امیدها و سرخوشی‌های کاذب ایجاد کند. ترامپ و پوپولیست‌های دیگر که خود تا بن دندان مدافع سرمایه‌داری هستند، اما توضیح نمی‌دهند که در ساختار کنونی سرمایه‌داری جهانی‌شده، چطور می‌توانند وعده‌های خود را عملی کنند. با سرمایه‌گذاری مستقیم آمریکا در خارج و سرمایه‌گذاری مستقیم دیگر کشورها در آمریکا چه می‌کند و چه‌گونه با انحصارات و شرکت‌های چند ملیتی مقابله می‌کند. در صورت واکنش متقابل به‌مثل کشورهای دیگر، تکلیف صنایع دیجیتالی آمریکا که در تمامی جهان حضور چشم‌گیری دارند، چه می‌شود و نکات مهم دیگری از این دست. او به هیچ‌کدام از این پرسش‌ها تاکنون پاسخی نداده است. اما توانست در انتخابات با عوام‌فریبی آرای زیادی را از مخالفت با جهانی‌شدن به‌دست آورد.

«ترامپیسم»، بحران در نظام بین‌الملل و دوران گذار

یکی دیگر از دعاوی ترامپ، مخالفت با استراتژی ژئوپولیتیک بین‌المللی آمریکا بود. او متحدان غربی آمریکا را «اروپایی‌های کهنه» نامید و تهدید کرد که باید هزینه‌های دفاعی آمریکا از آنها و مخارج ناتو را بپردازند. همچنین مخالفت با روسیه و پوتین را بیهوده دانسته و وعده‌ی همکاری با او را داد.

پس از جنگ جهانی دوم، سلطه‌ی هژمونیک آمریکا بر جهان سرمایه‌داری و نظام بین‌الملل تثبیت شد. پری اندرسن تاریخ‌نگار مارکسیست با اشاره به نظرات لنین و کائوتسکی درباره‌ی امپریالیسم و الهام از نظریه‌ی هژمونی گرامشی، به‌درستی سلطه‌ی آمریکا بر دنیای سرمایه‌داری غرب در نظام بین‌الملل را هژمونی به معنای ترکیبی از قهر و توافق نامید که در سراسر دوره‌ی جنگ سرد بر ساختار روابط بین‌الملل آمریکا و متحدین‌اش و بسیاری از پیمان‌های سیاسی تجاری و نظامی آنها غالب بود. (۷)

با فروری شوروی و بلوک شرق و پایان جنگ سرد، نظام بین‌الملل دچار شکاف‌های جدی شد و بسیاری از پیمان‌های بین‌المللی غرب که علیه شوروی سابق شکل گرفته بود، موضوعیت خود را از دست داد. چرا که صورت مسئله تغییر کرده و بنیادی که بر علیه آن شکل گرفته بودند، دیگر وجود نداشت. با این حال، دولت آمریکا برای تحکیم رابطه با متحدان جدیدش، در شرق، جنوب و غرب روسیه بر خطر این کشور برای اروپای شمالی و غربی تأکید داشته و مهار آن را یک سیاست دایمی خود اعلام کرد و پایگاه‌های خود را در مرزهای روسیه گسترش داد.

با حمله‌ی صدام حسین به کویت، بوش پدر، «نظم نوین جهانی» را اعلام کرد و با انتقال نیرو و گسترش ناوگان جنگی به خلیج فارس و تضمین حمایت از متحدان آمریکا در سراسر جهان، سلطه‌ی این کشور بر نظم جهان پس از جنگ سرد را به همه‌ی رقبا گوشزد کرد. اما نظم جهانی آشکارا ترک برداشته بود. با کنار رفتن یلتسین، پوتین توانست با حمله‌ی نظامی به گرجستان به پیشروی نیروهای آمریکا و ناتو در مرزهای نقطه‌ی پایان بگذارد و سپس با سرکوب تمام‌عیار درچچن، مانع گسترش جدایی اقوام و گروه‌های قومی - سرزمینی در روسیه شود. او همچنین توانست، الیگارش‌های شکل گرفته از دل نظام پیشین، که منابع عمومی را غارت می‌کردند، سرکوب کرده و نظم «پوتینی» را در روسیه برقرار کند. البته این سیاست با اتکا به بوروکراسی سرکوبگر، میلیتاریسم و دستگاه‌های امنیتی، به‌جای مانده از نظام پیشین، به پیش رفت و منجر به تثبیت

الیگارش‌ی شبه دولتی پوتین، در ساختار سیاسی روسیه‌ی پسا شوروی شد. به موازات آن در خاور دور چین، بازار کالاهایش را به سراسر جهان توسعه داده و به تقویت نیروهای نظامی‌اش در شعاع بزرگی از منطقه‌ی پیرامون خود دست زد.

فضای پس از جنگ سرد، حتی آلمان و اتریش دو متحد غربی آمریکا را وسوسه کرد که قدرت نفوذ خود در جنگ داخلی یوگسلاوی را محک بزنند که با واکنش سریع آمریکا روبه‌رو شد. کلینتون دستور داد هواپیماهای جنگی در کوزوو وارد عمل شود تا قدرت و زور به‌جای مانده از هژمونی آمریکا را به متحدان‌اش دیکته کند.

با «یازده سپتامبر» و حمله القاعده به برج‌های دو قلو و مقر پنتاگون، برای نخستین بار پس از جنگ، دولت آمریکا در داخل کشور خود، مورد حمله قرار گرفت. اینبار فرصتی فراهم شد که تحت عنوان "مبارزه با تروریسم"، توافق میان آمریکا و متحدان‌اش، دوباره تقویت شود. اما حمله‌ی بوش پسر به عراق با واکنش بخش‌های مهمی از متحدان آمریکا روبه‌رو شد. در حمله به عراق، تنها بریتانیا به رهبری تونی بلر «راه سومی» بود، که با بوش پسر، شریک شد.

حمله به افغانستان و عراق نه تنها هزینه‌های مالی و انسانی فراوانی برای آمریکا داشت، بلکه به یک شکست سیاسی تمام‌عیار منجر شده و باعث رشد نیروی‌های رقیب از جمله جمهوری اسلامی و نیروهای وابسته به القاعده و داعش در عراق، خاورمیانه و شمال آفریقا شد. به علاوه، استراتژی «مبارزه با تروریسم» محتوای شکننده‌ای داشته و اغلب دولت‌ها آن را بهانه‌ای برای پیشبرد سیاست‌های خود ساخته‌اند. دولت‌های مستبد هم «تروریسم» را ابزاری کرده‌اند برای سرکوب مخالفان.

«نظم نوین جهانی» با اتکا به جنگ و نظامی‌گری نتوانست مانع هژمونی رو به افول آمریکا شود. این بار نوبت او باما بود که با استراتژی دیگری به میدان بیاید و موقعیت آسیب‌پذیر آمریکا را تغییر دهد. او در تبلیغات انتخاباتی خود اعلام کرد که با سیاست «سخت‌افزاری» به معنای لشکرکشی و نظامی‌گری مخالف است. به متحدان آمریکا قول داد که به سیاست «همه‌جانبه‌گرایی» متعهد خواهد بود و وعده داد که با استراتژی «نرم‌افزاری» به میدان می‌آید. نیروهای نظامی آمریکا را از عراق و افغانستان فرا خوانده و به‌جای جنگ، همکاری‌های تجاری جهانی و منطقه‌ای را با اروپا، خاور دور و ژاپن گسترش خواهد داد. ضمن آن که قول داد از گسترش سلاح‌های اتمی به‌ویژه در خاورمیانه و دور جلوگیری کرده و جمهوری اسلامی و کره

شمالی را با سیاست تحریم‌های سخت وادار خواهد کرد که از گسترش سلاح‌های اتمی دست بردارند. او همچنین به متحدان آمریکا در همسایگی روسیه اطمینان داد که حافظ مرزهای آنان بوده و از تجاوزات احتمالی روسیه جلوگیری خواهد کرد.

سیاست خارجی او با حول گسترش قراردادهای تجاری با کانادا، اروپا و خاور دور تا حدودی به پیش رفته بود که مهلت ریاست جمهوری اش تمام شد. او تعداد زیادی از نیروهای آمریکا را از عراق و افغانستان خارج کرد و در زمینه گسترش سلاح‌های اتمی با جمهوری اسلامی با «برجام» توافق کرد. با این حال «جنگ نرم» نظامی آمریکا را با مشارکت فعال پهبادها و با شدت تمام ادامه داد و جنگنده‌ها و پهبادهای آمریکا به بهانه‌ی حضور، «تروریسم» بارها و بارها به مناطق مختلفی از جهان حمله کردند و شهروندان، بیمارستان‌ها و مدارس در افغانستان، عراق، سوریه، یمن، شمال آفریقا و مناطق دیگر را به خاک و خون کشیدند. البته جنگ داخلی در سوریه و سیاست آمریکا در خاورمیانه، به پاشنه آشیل «استراتژی نرم» او با تبدیل شد. در این دوره، قدرت آمریکا افول بیشتری کرد. اما علت اصلی نه «استراتژی نرم» او با بلکه رخدادهای دیگری بود که پیش از آن، شکاف‌های ایجاد شده در هژمونی آمریکا بر ساختار روابط بین‌الملل را ژرف‌تر کرده بود.

جهانی‌شدن فزاینده، سرمایه‌داری را نظام مسلط تولید در جهان کرده و نقش دولت‌های بورژوازی در ساختار نظام بین‌الملل را نیز تغییر داده است. هر کدام از این دولت‌ها منافع معین منطقه‌ای و جهانی خود را جست‌وجو می‌کنند. ضمن آن که نظام مستعمراتی از اواسط قرن گذشته فروپاشیده بود، ساختار دولت‌های «تابع» آمریکا نیز به شدت به هم ریخته و حتی دولت‌های سرسپرده در جهان از عربستان و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس گرفته تا فیلیپین و دیگران، هر کدام یک‌تازی‌های خود را داشته و سرسپرده‌هایی همانند حامد کرزی نیز به آمریکا دهن کجی می‌کنند. چنین شرایطی باعث تسریع افول هژمونی آمریکا به ویژه در مناطق تحت نفوذش شده است. نمونه‌ی دیگر، افول قدرت آمریکا در خاورمیانه و شمال آفریقا است. در دوره‌ی پسا «بهار عربی» و جنگ داخلی در سوریه و در جایی که یک جنگ «جهانی- منطقه‌ای» تمام‌عیار ادامه دارد، افول قدرت آمریکا به عینه قابل مشاهده است و حتی در «ائتلاف تحت رهبری آمریکا» نیز هر دولتی ساز خود را می‌زند و در جست‌وجوی منافع خود است. بنابراین برخلاف تصور رایج، در تحلیل نهایی مشکل صرفاً سیاست‌های او با در منطقه نیست که باعث تضعیف این کشور شده بلکه شرایطی عینی که

پیش‌تر نکات مهم آن بیان شد، زمینه‌ساز افول هژمونی آمریکا بوده و نظام بین‌الملل را در یک دوره‌ی گذار قرار داده است، بدون آنکه نظم دیگری جایگزین آن شده باشد.

به این نکته، نظریه‌پردازان و نهادهای سیاست‌گذار غرب، نیز اعتراف می‌کنند. پس از انتخاب ترامپ، یوشکا فیشر وزیر خارجه‌ی پیشین آلمان در مطلبی که واکنش‌های زیادی را برانگیخته است از «پایان غرب» نوشت (۸) و مرکل صدراعظم آلمان نیز در مجمع مشاوران امنیتی دولت‌ها که اخیراً در مونیخ برگزار شد به‌صراحت از «تغییر در نظم بین‌الملل و یک دوره‌ی گذار» سخن گفت. رئیس‌جمهور چین نیز سخنان مشابه‌ای داشته است. البته در افول قدرت آمریکا در نظام بین‌الملل نباید افراط شود. آمریکا هنوز بزرگ‌ترین قدرت اقتصادی و نظامی جهان است و هژمونی آن به‌آسانی از متن نظام بین‌الملل و ژئوپولیتیک جهانی به حاشیه نخواهد رفت. علاوه بر آن، متحدان غربی آمریکا، به‌ویژه اتحادیه‌ی اروپا خود درگیر بحران شکننده‌ای است و از فقدان کامل یک نظم بین‌المللی بیش‌تر نگران است.

جمهوری‌خواهان و ترامپ، انتقاد از سیاست خارجی اوباما را محور تبلیغات انتخاباتی خود قرار دادند و همان‌طور که گفته شد «ترامپ‌سیم» با ادعاهای جدید از جمله دوستی با روسیه و انتقاد از متحدان آمریکا تحت عنوان مدافعین «اروپای قدیمی» و وعده‌ی معلق کردن قرارداد تجارت آزاد با اروپا و... و البته بازگشت به قدرت از دست رفته‌ی آمریکا به‌واسطه‌ی نظامی‌گری به میدان آمده است و در اولین گام نیز بیش از ۶۷ میلیارد دلار بر بودجه‌ی نظامی افزود.

آینده‌ی «ترامپ‌سیم»

اکنون این پرسش مطرح است که آیا ترامپ می‌تواند وعده‌هایش - یا دست‌کم بخش مهمی از آنها - را عملی کند؟ برای پاسخ به این پرسش، ناچاریم چند موضوع حائز اهمیت را دوباره تکرار و در نتایج احتمالی آنها مکث کنیم.

۱ - مخالفت با «سیستم» و بحران دموکراسی لیبرال

یکی از علل رشد ترامپ‌سیم سیاست مخالفت با «سیستم» به روایت پوپولیستی بود. او وعده داد که همه‌ی کسانی را که باعث افول «نخست، آمریکا» بوده‌اند از سیستم سیاسی کنار خواهد گذاشت. رسانه‌ها را

دروغگو خوانده و گفت با آن‌ها مقابله می‌کند و ... این نوع رجزخوانی‌ها نمی‌تواند، مقابله‌ی جدی با بازیگران سیستم سیاسی آمریکا باشد که مخالف ترامپ هستند. شواهد، عکس آن را نشان می‌دهد. مثلاً در همان آغاز دوران ریاست جمهوری ترامپ، نزدیک به ۸۰۰ نفر از کارکنان وزارت خارجه‌ی آمریکا که معروف‌ترین استراتژیست‌های این نهاد نیز در میان آنها بودند، وعده‌های انتخاباتی او را ناهنجاری بزرگ در سیاست خارجی خوانده و تهدید به کناره‌گیری کردند، که به عقب‌نشینی وزیر خارجه‌ی منتخب ترامپ منجر شد اما برای جلوگیری از گسترش واکنش‌ها ترجیح داد که بودجه‌ی وزارت خارجه را کم کند. نمونه‌ی دیگر واکنش خیلی از قضات آمریکا در مورد ممنوعیت صدور ویزا برای شهروندان چند کشور «مسلمان» بود. بسیاری از رسانه‌های جریان مسلط، هم مدام پرونده‌های ترامپ و همکارانش را از کشوی میزها بیرون می‌کشند و نیروی «پنهان» قدرت خود را به «ترامپیسم» نشان می‌دهند. همه‌ی این شواهد نشان می‌دهد که ترامپ با مشکلات زیادی در ساختار سیاسی آمریکا مواجه خواهد شد و رقبای او تلاش می‌کنند که تیم گرداننده‌ی «ترامپیسم» را متلاشی و سیاست‌های آن را خنثا کنند و ترامپ را وادار نمایند که از بنیادهای متعارف سیاست خارجی آمریکا، سرپیچی نکند. نتیجه‌ی این کشمکش هر چه باشد، بحران مشروعیت و تناقض‌های دموکراسی لیبرال را تشدید خواهد کرد.

۲- رکود اقتصادی، حمایت‌گرایی و مخالفت با جهانی‌شدن

رکود اقتصادی سال‌های زیادی است که در جهان و آمریکا ادامه داشته و سیاست انباشت نولیبیرالی با وجود شکست آن، هنوز رکن اصلی سیاست‌گذاری اقتصادی در آمریکا و کل جهان است. هرچند به نظر می‌رسد که نوعی از نوکینزگرایی که ترکیبی از کینز و نولیبیرالیسم است، در راه است که دخالت کینزی دولت در اقتصاد و سازماندهی کار و تهاجم به مزد نولیبیرالی را با هم ترکیب کرده است. ترامپ وعده داده که با حمایت‌گرایی از تأثیرات جهانی‌شدن، با ایجاد تعرفه‌های گمرکی و مالیات بر کالاهای غیر آمریکایی جلوگیری و تسهیلات لازم را برای سرمایه‌گذاری و رشد اقتصادی در آمریکا فراهم می‌کند. او گفت که مخالف قوانین محیط زیست است چون باعث تعطیلی و کم‌حجم شدن صنایع، به‌ویژه صنایع معدنی، زغال سنگ و نفت و غیره می‌شود و همچنین تأکید کرده که در زیرساخت‌ها، سرمایه‌گذاری کرده و مالیات بر سرمایه‌داران را به شدت کاهش خواهد داد.

«حمایت‌گرایی»، در تناقض آشکار با استراتژی نهادهای بین‌المللی سرمایه‌داری نظیر، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی است که آمریکا نقش مهمی در پیشبرد آن داشته است. به نظر می‌رسد که شعارهای ترامپ به‌جز محدودی معینی، وعده‌هایی است برای بازگشت به گذشته‌هایی که دوران آن، سپری شده است. به‌طور مثال آمریکا چه‌گونه می‌تواند تعرفه‌های گمرکی برای جلوگیری از ورود کالا و سیاست بازگشت سرمایه‌گذاری به داخل را در پیش بگیرد و انتظار داشته باشد که دولت‌های دیگر در این مورد واکنشی نداشته باشند؟ از هم اکنون چین، اروپای متحد و کانادا اعلام کرده‌اند که به تجارت آزاد پای‌بند هستند و در صورتی که با موانعی از جانب یک کشور مواجه شوند، در برابر آن واکنش متقابل نشان خواهند داد. در نشست بیست کشور صنعتی که اخیراً برگزار شد، رؤسای بانک‌های مرکزی و هم‌چنین رئیس فدرال رزرو آمریکا، تعهد خود را به «تجارت آزاد» اعلام کردند. وزیر اقتصاد شرکت‌کنندگان هم بر این نکته تأکید داشتند. به‌جز وزیر اقتصاد ترامپ که گفت مخالف تجارت آزاد نیست اما حمایت‌گرایی می‌تواند شغل ایجاد کند. در کنفرانس مطبوعاتی نمایشگاه بین‌المللی کامپیوتر و صنعت دیجیتال، در اواخر اسفند، نخست‌وزیر ژاپن و مرکل صدراعظم آلمان، همکاری دو کشور برای گسترش تجارت آزاد را اعلام کردند. همه‌ی این شواهد نشان می‌دهد که سیاست حمایت‌گرایی ترامپ، با مخالفت عمومی دیگر دولت‌های سرمایه‌داری مواجه شده است.

به‌علاوه، «ترامپیسم» روشن نمی‌کند که به چه شکل می‌تواند مانع گسترش سرمایه‌گذاری غول‌های صنعت دیجیتال آمریکا همانند، مایکروسافت، گوگل، فیس‌بوک و... در جهان شود در صورتی که جهانی‌شدن، سودهای هنگفتی را نصیب آن‌ها کرده است. مطمئناً خود این شرکت‌های عظیم با ترامپ بیش‌تر مخالفت خواهند کرد تا دولت‌های دیگر و در صورت اجرایی‌شدن وعده‌های او، ممکن است که ماجرا برعکس شود و شرکت‌های غول‌پیکری که مشتریان کالاهای‌شان بیش‌تر در خارج از آمریکا است، از این کشور خارج شوند.

در آمریکا، صنایع بزرگ همانند اتومبیل‌سازی بخش مهمی از کالاهای مورد نیاز خود را به علت نیروی کار ارزان از کشورها و مناطق آزاد تجاری تأمین می‌کنند. بر حسب محاسبه‌ی آن‌ها برنامه‌های ترامپ، دست‌کم قیمت این کالاها را در آمریکا افزایش داده و به فروش آن‌ها صدمه زده و به رکود اقتصادی دامن خواهد زد. به‌علاوه، «ترامپیسم» روشن نکرده است که با انحصارات بزرگ چندملیتی چه خواهد کرد و تکلیف شاغلان آن‌ها چه خواهد شد. وضعیت بانک‌ها و بازار بورس و نهادهای غول‌پیکر مالی که در دوره‌ی

جهانی شدن نولیبرالی در اقتصاد جهانی تنیده شده‌اند، چه می‌شود؛ و ده‌ها پرسش دیگر. اقتصاد سرمایه‌داری جهان و بخش‌های مختلف آن، صنعت، خدمات، تجارت و بازارهای مالی و پولی، چنان درهم تنیده شده‌اند که شعارهای حمایت‌گرایانه‌ی ترامپ در تناقض آشکار با آن قرار دارد.

«ترامپ‌سیسم» اما در صورتی که بتواند جنبش حفاظت از محیط زیست و قوانین موجود آن را کنار بزند، می‌تواند بخش‌های از اقتصاد نظیر نفت و صنایع معدنی را که به‌واسطه‌ی قوانین زیست‌محیطی، دامنه‌ی عمل‌شان محدود شده رشد دهد. البته به بهای تخریب بیش‌تر محیط زیست. به‌ویژه که در نشست اخیر بیست کشور صنعتی، مسأله‌ی محیط زیست از توافق‌نامه‌ی پایانی به کلی حذف شد. درست برخلاف توافقاتی که همین چندی پیش برای جلوگیری از تخریب بیش‌تر محیط زیست، در پاریس انجام گرفته بود.

همچنین او می‌تواند همانند اوباما با افزایش قرضه‌های دولتی، سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها را عملی کند و همان‌طور که پیش‌تر گفته شد با دستبرد به اموال عمومی و گذاشتن هزینه‌های آن بر دوش مردم کم‌درآمد. البته فعلاً ترجیح داده که همانند همه‌ی جمهوری‌خواهان بودجه‌ی نظامی را با یک رقم هنگفت افزایش دهد. مهم‌ترین ترفند ترامپ سیاست کاهش مالیات بر سرمایه‌داران است که همه‌ی بخش‌های سرمایه‌داری و بخش‌هایی از خرده‌بورژوازی با آن موافق هستند و تحقق آن، احتمال دارد به رشد بخش‌هایی از اقتصاد بینجامد و البته معنای آن، گذاشتن بار رکود بر دوش طبقه‌ی کارگر و گروه‌های پایینی بورکراسی و طبقه‌ی متوسط است.

۳- بیکاری ساختاری، مهاجرین، سکسیسم، تبعیض نژادی

ترامپ همانند همه‌ی دست‌راستی‌ها تلاش کرد که بیکاری را که یکی از مخرب‌ترین نتایج بحران سرمایه‌داری است به مهاجران، غیرآمریکایی‌ها و مسلمانان نسبت دهد. مخالفت با مهاجران، کشیدن دیوار مکزیک، تحقیر «غیر آمریکایی‌ها»، سیاست لغو ویزا به بهانه‌ی تروریسم و اخراج غیرقانونی‌ها، نمونه‌هایی از این سناریو است که ضعیف‌ترین بخش‌های جامعه را آماج قرار داده است.

دولت‌های بورژوازی و گردانندگان نظام سرمایه‌داری بنا بر سرشت‌شان عادت دارند که در مواقع ضروری، علت بیکاری و ترس ناشی از آن را به بیرون از سیستم منتقل کرده و مسبب آن را «مهاجران، خارجی‌ها، تنبل‌ها و...» قلمداد کرده و با تصویب قوانین و سیاست‌های سخت‌گیرانه، افکار عمومی را علیه آنان بسیج کنند. با این‌همه، سرمایه‌داری تناقض‌های ذاتی خود را دارد و ساده‌انگاری است که دولتی بورژوازی

بخواهد، که ساختار مهاجرت نیروی کار را که نیاز سرمایه‌داری برای کاهش مزد است، درهم بریزد. به‌ویژه در کشوری مانند آمریکا، که مهاجرت بخش جدایی‌ناپذیر تاریخ آن و فشار به مزد همواره سیاست متداول دولت‌های آن بوده است. به لحاظ تاریخی، یکی از مشکلات دولت‌های مختلف در آمریکا، دستمزدهای بالا بوده است. در گذشته، زمینه‌های مساعد برای رشد اقتصادی و نیاز به نیروی کار، جغرافیای محدود و با فاصله از اروپا و عوامل دیگر، شرایط را برای رشد دستمزدها، فراهم می‌کرد. بیش از یک قرن است که دولت آمریکا کوشش کرده تا از طریق مهاجرت، مانع افزایش دستمزد کارگران و طبقه‌ی متوسط شود. (۹) مانور روی مهاجران و قوانین مهاجرت در آمریکا تا جایی می‌تواند تغییر کند که توازن سطح دستمزد به هم نخورد و به ارتش ذخیره‌ی صنعتی برای کاهش مزد نیز صدمه نزند. بنابراین تهاجم به مهاجران و تهدید به اخراج آن‌ها نمی‌تواند از دامنه‌ی معینی فراتر رود و باعث کاهش زیاد نرخ بیکاری در آمریکا شود.

نژادپرستی قرن‌ها است که در آمریکا وجود دارد. این پدیده در سال‌های اخیر، با مقاومت فزاینده‌ی رنگین‌پوستان، هرچه بیش‌تر در برابر افکار عمومی جهان قرار گرفته و نشان داده شد که نژاد پرستی، در ساختار قضایی، سیاسی و پلیس آمریکا تا چه حد نیرومند است. با گزینش ترامپ و گفتار و کردار او بی‌تردید، دست نژادپرستان در آمریکا بازتر خواهد شد.

سکسیسم و نقش مرد سفیدپوست آمریکایی، یکی از پدیده‌هایی بود که سوژه‌ی مهمی در انتخابات آمریکا شد. ترامپ با دفاع از ارزش خانواده‌ی سنتی، مخالفت با همجنس‌گرایان و محدود کردن سقط جنین، به دستاوردهای زنان حمله کرد اما از همان آغاز با واکنش آن‌ها روبه‌رو شد. جنبش زنان تاکنون نه‌تنها در اعتراضات عمومی علیه ترامپ نقش برجسته‌ای داشته بلکه با سازمان‌دهی تظاهرات عظیم ژانویه‌ی گذشته نشان داد که مانع مهمی در برابر ترامپ و سیاست‌های سکسیستی او است. درعین‌حال، برآمد مجدد جنبش زنان در برابر «ترامپیسم»، صف آرای‌های گرایش‌های درونی آن و راه‌کارهای متفاوت آن‌ها را نیز برجسته کرده و شرایطی ایجاد شده که امکان پویایی و رشد گرایش ضدسرمایه‌داری در این جنبش، افزایش یافته است.

۴- «ترامپیسم» و نظام بین‌الملل

ارکان اصلی سیاست خارجی «نخست، آمریکا» ترامپ حامل چند پیام است: بازگشت به استراتژی مقابله با «دولت‌های یاغی» در خاورمیانه و خاور دور، تقویت نقش آمریکا در جنگ داخلی سوریه و نیز فاصله گرفتن از ناتو و تهدید دولت‌های غربی و همکاری با روسیه.

ترامپ می‌تواند با تهدید به تحریم‌های اقتصادی و ارسال نیروی نظامی به منطقه، تا حدود معینی، مانع نفوذ مخالفین‌اش از جمله جمهوری اسلامی در منطقه شده و موقعیت آمریکا و متحدان‌اش در خاورمیانه و جنگ داخلی در سوریه را تقویت کند. همچنین با تهدیدهای مدام مانع کره شمالی در بازی با برگ سلاح‌های اتمی شود. اما ادعای ترامپ برای فاصله گرفتن از ناتو و تهدید متحدین غربی آمریکا، و نزدیکی با روسیه، باثبات نبوده و پر از تناقض است. در حال حاضر، آمریکا بزرگ‌ترین قدرت نظامی جهان است و متحدان غربی آمریکا نیز از خلاء کامل یک قدرت نظامی و سیاسی که حافظ نظم سرمایه‌داری باشد، نگران‌اند. به‌ویژه به این دلیل که اروپای متحد خود درگیر بحران‌های سیاسی مختلف است که ثبات آن را به خطر انداخته است. در چنین شرایطی آن‌ها نیز به نوعی هژمونی - هرچند شکننده - نیاز دارند که جهان کنونی از این آشفتگی‌تر نشود. با توجه به این نکات، ترامپ می‌تواند متحدان غربی آمریکا را تا حدود معینی تحت فشار قرار دهد (که نمونه‌ی واضح آن پذیرش بیش‌تر هزینه‌های ناتو و حفاظت آمریکا از آن‌ها است) اما برخلاف لفاظی‌هایش، نمی‌تواند از مرزهای استراتژی ژئوپولیتیک آمریکا فراتر رود.

در مورد روسیه نیز، این امکان وجود دارد که ترامپ بتواند ضمن حفظ رابطه با متحدان‌اش در همسایگی روسیه، از تهدیدهای دایمی این کشور دست بکشد و مناسبات خود را با آن کم‌تنش کرده و از شدت تحریم‌های خود بکاهد. به‌علاوه، ترامپ می‌تواند در رابطه با تقویت نقش آمریکا و گسترش دامنه‌ی نفوذ آن در سوریه و مناقشات خاورمیانه با روسیه معامله کند و نکاتی از این دست. اما دعاوی ترامپ برای کنار گذاشتن متحدان غربی آمریکا و نزدیکی کامل با روسیه، با استراتژی آمریکا در نظام بین‌الملل در تناقض آشکار قرار دارد و هر نوع سرپیچی جدی ترامپ از آن، با مقاومت بخش بزرگی از گردانندگان سیستم و متحدان غربی آن، روبه‌رو خواهد شد.

همان‌طور که گفته شد نظام روابط بین‌الملل در متن یک دوره‌ی پرتنش است. علاوه بر نقش دولت‌های امپریالیستی، رشد سرمایه‌داری به‌عنوان شیوه‌ی تولید مسلط در جهان، باعث افزایش قدرت «دولت‌های ملی» در منطقه و کل ساختار نظام بین‌الملل شده و به «نافرمانی» آن‌ها از قدرت هژمونیک آمریکا منجر شده است. شواهد نشان می‌دهد که سیاست‌های ترامپ نمی‌تواند مانع سیر نزولی قدرت آمریکا در سیاست بین‌الملل شود و با تناقض‌ها و تنش‌هایی که «ترامپیسم» ایجاد کرده، احتمالاً سرعت آن افزایش پیدا می‌کند.

نتیجه‌ی نهایی این است که «ترامپیسم» نه‌تنها بحران‌های درهم‌تنیده‌ای را که دولت آمریکا با آن مواجه است پایان نمی‌دهد، بلکه پدیده‌ای است که خود از دل بحران سربلند کرده و بر شدت آن می‌افزاید.

شرایط دشواری که جامعه‌ی آمریکا با آن رودرو است، به شیوه‌ی دیگری نیز می‌تواند تغییر کند: به نیروی جنبش‌های از پایین. تظاهرات عمومی که با مشارکت فعالان جنبش‌های کارگری، جنبش مدنی، طرفداران محیط زیست و جنبش زنان علیه ترامپ و سیاست‌های او برگزار شد، به‌ویژه تظاهرات عظیم و سراسری زنان در ژانویه، نشان داد که با همه‌ی تناقضاتی که در ترکیب و ناهمگونی مشارکت‌کنندگان در آن‌ها وجود دارد، راه‌های دیگری برای مقابله با «ترامپسیسم» و تغییر شرایط کنونی نیز وجود دارد. اگر جنبش طبقاتی کارگران و دیگر جنبش‌های اجتماعی وارد صحنه‌ی تحولات سیاسی حیّ و حاضر آمریکا شوند، دامنه‌ی تغییرات آتی امیدبخش‌تر خواهد شد. با در نظر داشتن روند جهان‌گرایی سرمایه‌داری، یکی از پیش‌شرط‌های گشایش‌های نوین در مبارزه‌ی طبقاتی و تحرک جنبش‌های اجتماعی در نظر داشتن بدیل جهانی‌شدن اجتماعی و گسترش همکاری‌های فراملی و انترناسیونالیستی است.

در آغاز گفتیم که بحران و پدیده‌های دوره‌ی گذار، صرفاً به عوامل برسازنده‌ی نظام سرمایه‌داری محدود نمی‌شود بلکه سوژه‌ی بدیل آن و جنبش اجتماعی‌های دیگر را نیز در برمی‌گیرد. عبور از بحران و دوره‌ی گذار و فرآیند عملی بازسازی نظری، سیاسی و سازمان‌یابی، زمانی نمایان می‌شود که سوسیالیسم و جنبش‌های اجتماعی دوباره در جلوی صحنه‌ی تحولات اجتماعی پدیدار شوند.

مارس ۲۰۱۷ / فروردین ۱۳۹۶

پی‌نوشت‌ها

(1) Joachim:Hirsch: Das Ende der liberalen Demoktatie

(۲) برای بررسی ساختار متفاوت دولت‌های بورژوایی نگاه کنید به مباحثات میلی‌باند و پولانزاس درباره‌ی دولت. «قدرت سیاسی و طبقات اجتماعی» اثر نیکوس پولانزاس (۱۹۶۸) و «دولت در جامعه‌ی سرمایه‌داری» اثر رالف میلی‌بند

(۳) برای شناخت بیش‌تر از پیشینه و دیدگاه‌های «محافظه‌کاران قدیمی» یا پالئوها نگاه کنید به لینک زیر.

<https://en.wikipedia.org/wiki/Paleoconservatism>

(۴) نگاه کنید به وبلاگ مایکل رابرتز در لینک زیر:

[/https://thenextrecession.wordpress.com](https://thenextrecession.wordpress.com)

(۵) نگاه کنید به نوشته‌ی کالینیکوس در لینک زیر:

[/http://isj.org.uk/end-of-the-world-news](http://isj.org.uk/end-of-the-world-news)

(۶) لنین، امپریالیسم بمثابة بالاترین مرحله سرمایه‌داری . برگردان پورهرمزان

(۷) پری اندرسن، قهر و توافق، برگردان رامون. منبع نگاهی به ساختار روابط بین‌المللی جلد دوم، انتشارات بیدار.

(۸) یوشکا فیشر مقاله‌ی «پایان غرب» در لینک زیر:

<http://www.sueddeutsche.de/politik/transatlantische-verbundenheit-das-ende-des-westens-1.3289483>

(۹) برای درک بهتر مسأله‌ی دستمزد و مهاجرت نگاه کنید به نوشته‌ی ارنست مندل «آمریکا به کدام سو می‌رود»، برگردان ح. ریاحی. نشر بیدار.